مقاله حاضر را یکی از فضلا با اسم مستعار نوشته و نشان داده است که نهم ربیع روز قتل خلیفه دوم نیست.

بنده که آن را بازنشر می کنم نویسنده اش نیستم و نویسنده اش را نمی شناسم و این مقاله را کاملا به صورت اتفاقی در سایت زیر یافتم و دانلود کردم:

/http://www.intizar.ir

هنگامی که آن را تورق کردم احساس کردم ارزش خواندن را دارد و خوب است به دوستان فاضلم نیز برسانم . طبعا صحت همه مطالبش را بر عهده نمی گیرم اما نکات ارزشمندی در آن دیدم گرچه با برخی از مطالبش موافق نیستم.

البته غیر از این مقاله ، یک کتاب ارزشمند و تحقیقی نیز توسط جناب حجت الاسلام مهدی مسائلی منتشر شده که بسیار خواندنی است و نمی دانم پیش از این مقاله بوده یا پس از آن و آیا رابطه ای با این دارد یا نه؟

# نهم ربیع
# یا
# غدیر دوم

«ابومریم اللتحری»

# نهم ربیع یا غدیر دوم

**مقدمه**

**از آن هنگام  که رسول گرامی اسلام  دست برادر و امین خود علی بن ابی طالب علیه السلام را به عنوان وصی و جانشین بالا برد و دوستی و دشمنی با حق تعالی را در گرو دوستی و دشمنی او قرار داد** (اللهم وال من والاه و عاد من عاداه) **گروهی این مهم را برنتافته و راهی دیگر در پیش گرفتند. مسیری که انزوای اهل بیت از صحنه سیاسی را باعث شد و به انکار ولادت آخرین جانشین آن حضرت انجامید. از این روست که سالروز آغاز امامت دوازدهمین خلیفه الهی را غدیر دوم می دانیم و آن را به عنوان نقطه عطفی در خط مشی شیعیان امامی مذهب گرامی می داریم. اهتمام به این روز همچون غدیر خم باعث طرح عقائد شیعه و تبلیغ اهداف امامت و ولایت خواهد بود.**

مقاله حاضر در راستای چنین هدفی و به منظور بررسی علمی اینکه آیا نهم ربیع الاول می تواند به عنوان آغاز امامت حضرت ولی عصر تلقی شود تهیه شده است. امید آنکه رضایت حق تعالی فراهم و خشنودی صاحب الزمان را در پی داشته باشد.

**ارتباط نهم ربیع با امام دوازدهم**

شهادت امام حسن عسکری (ع) در روز هشتم ربیع الاول و انتقال امامت به **حجةبن‌الحسن** (ع) در روز نهم علت نام گزاری این روز به عنوان امامت و ولایت است. این شیوه حتی امروزه معمول است که وقتی رهبر یک مجموعه از دنیا می‌رود و پس از او شخص دیگری جانشین می‌شود اگر این جایگزینی از قبل تدارک دیده شده باشد بلافاصله فرد جدید به عنوان رهبر، شناخته شده و طبق آداب و رسوم آن جامعه به وی تهنیت می‌گویند و چه بسا در سالهای بعدی آن روز را گرامی می‌دارند. دربارهٔ امامان معصوم و رهبران شیعه نیز این شیوه مرسوم بود و بلافاصله پس از رحلت هر امام، جانشین او که از سوی پیامبر و به دستور خدای متعال و با تأکید پیشوای پیشین تعیین شده بود به ریاست و زعامت جامعه شیعه می‌رسید. خواص و نزدیکان آن امام ضمن تسلیت شهادت پدر (یا برادر در خصوص امام سوم) با پیشوای جدید بیعت می‌کردند. هر چند اوضاع سیاسی و رعایت تقیه، غالباً مانع از بیعت عمومی یا حتی اطلاع همگانی از موضوع بود.

در خصوص دوازدهمین امام شیعیان نیز همین روش جاری است و از آنجا که آن حضرت، امام زمان ماست شایسته است زمان شروع امامتش گرامی داشته شود و به دلیل غیبت طولانی آن بزرگوار و لزوم توجه به ایشان، هر ساله به مناسبت آغاز امامتش مراسم خاصی صورت گیرد. لیکن این مطلب مبتنی بر آن است که ابتدا زمان شهادت امام پیشین یعنی پدر بزرگوارش حضرت ابومحمد عسکری (ع) روشن شود تا زمان آغاز امامت ولی عصر نیز مشخص گردد. بنابراین به نقل گفتهٔ مورخان در این مورد می‌پردازیم.

## تاریخ شهادت امام عسکری (ع)

مرحوم کلینی رحلت امام حسن عسکری (ع) را روز جمعه هشتم ربیع‌الاول سال ٢٦٠ ثبت کرده است.[١] شیخ صدوق به نقل از محمد بن حسین بن عباد می‌نویسد: آن حضرت هنگام نماز صبح روز جمعه هشتم ربیع‌الاول سال ٢٦٠ از دنیا رفت و شب قبل از آن به دست خود نامه‌های زیادی به اهل مدینه نوشته بود.[٢] وی همچنین در خبر مفصل ابن خاقان که در عظمت شخصیت امام عسکری از دیدگاه یکی از دشمنان اهل‌بیت نقل شده آورده است که آن حضرت چند روز گذشته از ماه ربیع‌الاول سال ٢٦٠ وفات کرد.[٣] شیخ طوسی نیز به این گزارش اشاره کرده[٤] و در جای دیگر بر هشتم ربیع تأکید کرده است.[٥]

طبری شیعی و در دوره‌های بعد طبرسی و فتال نیشابوری نیز رحلت امام را در هشتم ربیع اول سال ٢٦٠ دانسته‌اند.[٦] شیخ مفید در دو جای کتاب ارشاد و در کتاب مزار از مقنعه همان روز یعنی جمعه هشتم ربیع را ضبط کرده[٧] اما در کتاب مسارالشیعه ذیل رویدادهای ماه ربیع‌الاول می‌نویسد: «در روز چهارم آن از سال ٢٦٠ وفات مولای ما ابومحمد حسن بن علی بن محمد بن علی الرضا علیهم‌السلام واقع شد و خلافت به قائم علیه‌السلام منتقل گشت».[٨]

با توجه به تاکید این عالم بزرگوار در دو کتاب دیگرش و با توجه به شهرت قول هشتم ربیع به نظر می‌رسد در نقل مسارالشیعه خطائی صورت گرفته باشد بخصوص که در جای دیگری سخن از شهادت امام در چهارم این ماه نیست و

---

١ ـ *کافی*، ٥٠٣/١.

٢ ـ *کمال‌الدین*، ٢٢٠/٢ .

٣ ـ *همان*، ٨٣/١.

٤ ـ *الغیبه*، ص ٢١٩.

٥ ـ *التهذیب*، ٩٢/٦.

٦ ـ *دلائل الامامه*، ص ٤٢٤، **اعلام‌الوری**، ١٣١/٢ و ١٥١، *روضه‌الواعظین*، ٥٦٥/١ .

٧ ـ *ارشاد*، ٣١٣/٢ و ٣٣٦، **المقنعه**، ص ٤٨٥ .

٨ ـ *مسارالشیعه*، ص ٤٢.

این سخن منحصر به فرد است. هر چند اقوال دیگری نیز بر خلاف گفته مشهور مورخان وجود دارد که چنین است: مسعودی در اثبات‌الوصیه رحلت امام عسکری را در ماه ربیع‌الآخر سال ۲٦۰ دانسته و دربارهٔ روز واقعه سخنی نگفته است.[١] اما در جای دیگر می‌نویسد: *«حضرت صاحب در روز جمعه یازدهم ربیع‌الاول ۲٦۰ امر امامت را بر عهده گرفت»*[٢] که این با سخن قبلی‌اش سازگاری ندارد چون اگر امام زمان در ماه ربیع‌الاول به امامت رسیده باشد شهادت امام عسکری علیه‌السلام باید در همان ماه واقع شده باشد. بنابراین به نظر می‌رسد در بخش اول کلمهٔ «الآخر» به جای «الاول» اشتباه شده باشد و مسعودی هم معتقد به رحلت امام در ماه ربیع‌الاول باشد. هر چند اینکه وی امامت حضرت حجت را در یازدهم این ماه می‌داند بدین معناست که رحلت پدر بزرگوارش در روز دهم ربیع رخ داده باشد که باز هم با قول مشهور نمی‌سازد ولی این سخن هم معتنابه نیست زیرا همانند قول شیخ مفید در مسارالشیعه کسی به آن معتقد نیست و در برابر سخن مشهور منحصر به فرد است. این احتمال هم جدی است که وی رحلت امام را با تولدش که درهشتم یا دهم ماه ربیع‌الاخر بوده خلط کرده باشد.

مورد دیگری که با قول مشهور مخالفت دارد سخن نجاشی است. وی ذیل شرح حال احمد بن عامر و به نقل از او می‌نویسد: امام حسن علیه‌السلام در روز جمعه ۱۳ محرم ۲٦۰ رحلت کرد.[٣] این نظر هم به علت آنکه هیچ قرینه و مؤیدی مؤیدی ندارد نمی‌تواند در برابر قول مشهور بایستد. معاصر وی شیخ طوسی هم گرچه در کتاب تهذیب قول مشهور را نقل کرده لیکن در کتاب مصباح ذیل رویدادهای ماه ربیع‌الاول می‌نویسد: «در اول آن هجرت پیامبر و خوابیدن امیرمؤمنان بجای آن حضرت و در چهارم آن خروج پیامبر از غار واقع شد. در اول آن وفات امام عسکری و انتقال امامت به قائم و در دهم آن ماه ازدواج پیامبر با خدیجه رخ داده است.»[٤] از ترتیب اینگونه کتابها و بیان شیخ طوسی در این کتاب استفاده می‌شود که حوادث هر ماه به ترتیب روزهای آن ثبت می‌شود بنابراین آنچه در این کتاب آمده و پس از اشاره به حوادث روز اول و چهارم و پیش از روز دهم، از شهادت امام در روز اول سخن گفته جای تأمل است و به احتمال قوی کلمهٔ اول با هشتم خلط و اشتباه ثبت شده است بخصوص که پس از آن به ازدواج پیامبر در روز دهم آن ماه اشاره می‌کند و بین اول تا دهم را حادثه‌ای ذکر نمی‌کند. در مجموع بسیار بعید است که شیخ طوسی پس از آنکه از حوادث اول تا

---

١ ـ ***اثبات الوصیه*** ص ۲۵٦.

٢ ـ ***همان***، ص ۲۷۲.

٣ ـ ***رجال نجاشی***، ۲۵۱/۱.

٤ ـ ***مصباح المتهجد***، ص ۷۹۱.

چهارم ماه ربیع سخن گفته بار دیگر به روز اول برگردد و شهادت امام را در آن بداند و این با سبک چنین کتابهایی سازگار نیست. ضمن اینکه روز اول ربیع را شروع بیماری ـ احتمالاً ناشی از مسمومیت ـ امام دانسته‌اند.[١]

بنابر آنچه گذشت سخن از چهارم ربیع‌الاول یا ماه ربیع‌الآخر یا ١٣ محرم یا اول ربیع‌الاول نمی‌تواند در برابر قول مشهور ـ که برخی از همین افراد در جای دیگری آن را گزارش کرده‌اند ـ مقاومت کند و این اقوال به دلیل ندرت و عدم مؤید و پشتوانه، پذیرفتنی نیست. آنچه دربارهٔ هشتم ربیع‌الاول شهرت دارد اختصاص به عالمان و مورخان شیعه ندارد.[٢] بلکه از میان عامه کسانی چون ابن خشاب، خطیب بغدادی، صفدی و ... رحلت امام حسن علیه‌السلام را در هشتم ربیع‌الاول ٢٦٠ گزارش کرده‌اند.[٣] این موضوع قابل توجه است که اختلاف در تاریخ رحلت امام عسکری نسبت به دیگر رویدادها یا وفیات بسیار کمتر و اتفاق نظر دربارهٔ آن جدّی‌تر است به طوری که یکی از محققان معاصر می‌نویسد: *«اتفاقی مورخان است که رحلت امام عسکری (ع) در هشتم ربیع‌الاول از سال ٢٦٠ اتفاق افتاده است.»*[٤]

مرحوم شوشتری در رساله تواریخ‌النبی والآل می‌نویسد: «درباره وفات امام عسکری علیه‌السلام خلاف معتنابهی وجود ندارد که در هشتم ربیع‌الاول ٢٦٠ اتفاق افتاده است. افراد زیر به این نظریه تصریح کرده‌اند: کلینی، نوبختی [در فرق الشیعه] مفید در ارشاد و در موالید، حمیری، ابن خشاب، طبری امامی، تلعکبری، ابن حمدان، خطیب، ابن خزیمه، نصر بن علی جهضمی، محمد بن طلحه، حافظ عبدالعزیز، شیخ در تهذیب و سهل بن زیاد چنانکه خطیب بغدادی از او نقل کرده است.[٥]

در مجموع تا اینجا این نتیجه حاصل می‌شود که نظریهٔ مشهور و معتبر دربارهٔ زمان وفات امام حسن عسکری علیه‌السلام روز هشتم ربیع‌الاول است و برخی اقوالی که با این سخن مخالفت دارد قابل اعتنا نیست بخصوص که آن نظریه‌ها هر کدام به تنهایی توانایی برابری با قول مشهور را ندارند و قرینه‌ای بر صحّت و ترجیح آنها وجود ندارد. بنابراین روز نهم ربیع‌الاول مصادف با اولین روز امامت حضرت ولی‌عصر امام زمان علیه‌السلام خواهد بود. البته امامت آن حضرت از همان لحظهٔ وفات پدر آغاز می‌شود لیکن به احترام روز شهادت امام عسکری علیه‌السلام، روز هشتم را به عنوان آغاز امامت برای تبریک‌گویی و برگزاری مراسم تلقی نمی‌کنند.

---

١ ـ **بحار** ٢٣٦/٥٠ به نقل از مناقب.

٢ ـ برای اطلاع بیشتر از قول مشهور ر.ک: **بحار** ٢٣٥/٥٠ تا ٢٣٨.

٣ ـ ***کشف الغمه*** ٤١٦/٢، ***تاریخ بغداد*** ٣٧٨/٧، ***الوافی بالوفیات*** ١١٣/١٢. صفدی در ادامه می‌گوید «و **قیل جمادی الاولی**» اما این قول هم منحصر به فرد است و کسی دیگر به آن ملتزم نشده است.

٤ ـ ***حیات فکری و سیاسی امامان شیعه***، ص ٥٣٦.

٥ ـ ***رساله فی تواریخ النبی و الآل***، ص ٤٥ .

## حدیث نهم ربیع (رفع القلم)

در برخی از کتاب های شیعه درباره روز نهم ربیع الأول روایتی وارد شده که قابل بررسی و تأمل می باشد. این روایت تنها مستندی است که درباره این روز وجود دارد و به تفصیل بیان می کند که در این روز یکی از دشمنان اهل بیت به هلاکت رسیده و روز خوشحالی آنان و شیعیان ایشان است. پیش از بررسی این خبر لازم است احتمالاتی که درباره شخص مورد نظر در روایت وجود دارد بحث شود زیرا در آن تصریحی به نام آن شخص نشده و فقط در ابتدای آن می خوانیم که راوی گفت: «ما درباره ابن خطاب اختلاف کردیم» در حالی که برخی نسخه ها «ابی خطاب» نوشته و توضیح داده که مرادش ابوالخطاب کوفی ـ یکی از غالیان و دشمنان ائمه ـ است. در عین حال عامۀ شیعه تصور می کنند مرگ عمر بن خطاب در این روز اتفاق افتاده است. در حالی که تمامی مورخان سنی و غالب مورخان شیعه اذعان دارند خلیفه دوم در اواخر ذی‌الحجه سال ۲۳ هجری به دست فیروز ابو لؤلؤه (معروف به ابولؤلؤ) به قتل رسید. سخن از کشته شدن عمر بن سعد در این روز هم مؤیدی ندارد و فقط به دلیل تشابه اسمی, گاه مرگ او در این روز تصور می شود. همچنین نگارنده از برخی استادان متتبع خود گزارشی مربوط به مرگ خلیفه اول در این روز شنیده که در منابع به آن دست نیافت. به منظور بررسی همه جانبۀ روایت و شخص مورد نظر آن, لازم می‌نماید ابتدا به تفصیل اقوال پرداخته و سپس منشأ اختلاف بیان شود.

از میان مورخان کهن، ابن سعد، یعقوبی، خلیفه بن خیاط، مسعودی، طبری، ابن اعثم و بلاذری قتل عمر را روز ۲٦ یا ۲۷ ذیحجه سال ۲۳ ثبت کرده[1] و مورخان بعدی غالباً نظر آنان را پذیرفته و نقل کرده‌اند.

شیخ مفید ۲٦ ذیحجه را روز ترور و ۲۹ آن ماه را روز مرگ عمر می‌داند.[2] دیگر عالمان شیعه نیز در طول تاریخ همین نظریه را پذیرفته و گزارش کرده‌اند چنانکه مرحوم مجلسی می‌نویسد: *«اینکه گفته‌اند قتل عمر در ماه ذیحجه بوده بین فقهای شیعه امامیه مشهور است.»*[3] به رغم اعتبار و شهرت این قول، از حدود قرن ششم به بعد زمزمۀ قتل عمر بن خطاب در روز نهم ربیع آغاز شد. ابن ادریس حلّی (٥٤۳ـ٥۹۸) در کتاب فقهی السرائر می‌نویسد: در ۲٦ ذیحجه سال ۲۳ هجرت عمر بن خطاب ضربه خورد و در ۲۹ آن ماه مرد که سزاوار است انسان این ایام را روزه بگیرد. سپس می‌گوید: «این مطلب برای برخی شیعیان اشتباه شده و تصور کرده‌اند نهم ربیع‌الاول روز مرگ اوست. اما این مطلب اشتباه و بر خلاف اجماع

---

۱ ـ ***الطبقات الکبری*** ۲۷۸/۳، ***تاریخ یعقوبی*** ۱٥۹/۲، ***تاریخ خلیفه*** ص ۱۰۹، ***مروج الذهب*** ۳۱۲/۲، ***تاریخ طبری*** ۲٦٥/۳ ، ***الفتوح*** ۸۳/۲ ، ***انساب الاشراف*** ٤۲۸/۱۰.

۲ ـ ***مسارالشیعه***، ص ٤۲.

۳ ـ ***بحار*** ۱۱۸/۳۱ همچنین ر.ک: جنة الامان الواقیه (کفعمی) ۱۹۹/۲.

مورخان است چنانکه شیخ مفید نیز بر آن تاکید کرده است.»[1] از منابع یا افرادی که ابن ادریس در نظر داشته‌اند اکنون اطلاعی نداریم و روشن نیست دقیقاً از چه زمانی این سخن مطرح شده است لیکن دلیلی هم در دست نیست که مثلاً در قرن پنجم یا پیش از آن چنین نظریه‌ای وجود داشته باشد تنها معاصر ابن ادریس، قزوینی در کتاب النقض (نوشتهٔ حدود سال ۵٦۰) به قتل خلیفه در نهم ربیع اشاره کرده[2] اما مستندی برای آن بیان نکرده است. همچنین گفته می‌شود[3] هاشم بن محمد عالم قرن ششم در کتاب مصباح‌الانوار حدیث معروف به رفع‌القلم را آورده که در آن قتل عمر به روز نهم ربیع نسبت داده شده است بنابراین مستند اصلی این قول که همین روایت است که در قرن ششم وجود داشته است ولی در کتب پیش از این قرن روایت دیده نشد. پس از این دوره برخی نویسندگان شیعه مرگ خلیفه دوم را در روز نهم ربیع-الاول به عنوان یک نظریه مطرح کرده و در عین حال قول مشهور (اواخر ذیحجه) را پذیرفته‌اند. از مراجعه به این کتاب‌ها استفاده می‌شود که قول نهم ربیع مستندی غیر از روایت یاد شده ندارد بنابراین لازم است آن را از لحاظ منبع و راویان و متن بررسی نمائیم.

## منبع‌شناسی روایت نهم ربیع

مرحوم مجلسی این روایت را به نقل از دو منبع در کتاب بحار آورده است: یکی زوائد الفوائد نوشتهٔ فرزند سید بن طاووس (قرن هفتم) و دیگر کتاب المحتضر نوشتهٔ حسن بن سلیمان حلی (قرن هشتم). در پاورقی بحارالانوار[4] دو منبع دیگر برای این روایت ذکر شده است: یکی مصباح الانوار از هاشم بن محمد عالم قرن ششم و دیگر دلائل الامامه طبری. اما در کتاب دلائل الامامه که نوشتهٔ محمد بن جریر طبری شیعی عالم قرن چهارم است چنین روایت یا اشاره‌ای به آن یافت نشد و معلوم نیست چگونه آن را به طبری نسبت داده‌اند. عجیب اینکه غروی در پاورقی المحتضر می‌گوید: «*طبری این روایت را در بخش زندگی امیر مؤمنان علیه‌السلام آورده است.*»[5] در حالی که کتاب دلائل الامامه اصلاً چنین بخشی ندارد. البته طبری شیعی کتاب دیگری به نام المسترشد دربارهٔ امام علی علیه‌السلام دارد لیکن چنین مطلبی در آن کتاب هم نیست. از طرفی راویان خبر رفع‌القلم با اسناد دلائل الامامه تناسبی ندارد و طبری هیچ‌گاه از چنین افرادی نقل روایت نمی‌کند. بنابراین استناد این خبر به کتاب دلائل درست نیست و به نظر می‌رسد منشأ این اشتباه، خلط کردن نام طبری

۱ ـ *السرائر* ٤۱۸/۱.

۲ ـ *النقض* ص ۳۵۳.

۳ ـ این مطلب در کتاب انوار النعمانیه آمده که به آن خواهیم پرداخت.

٤ ـ آنچه در پاورقی بحار آمده گرفته شده از دو کتاب انوارالنعمانیه جزائری و حواشی مصباح‌الانوار است.

۵ ـ *المحتضر*، ص ٤٤.

نویسندهٔ کامل بهائی با طبری صاحب دلائل است. عمادالدین ابوجعفر محمد بن ابی القاسم طبری نویسندهٔ کامل بهائی که از علمای شیعی قرن هفتم است کتابی به نام «یوم وفات عمر» داشته[۱] و در آن قول نهم ربیع را صحیح دانسته است.

منبع دیگر روایت یعنی مصباح الانوار هم اکنون موجود نیست و در نسخهٔ خطی باقی‌مانده از این کتاب سخنی از این خبر یافت نشد البته نسخهٔ خطی مربوط به جلد اول است و احتمال دارد جزائری ـ صاحب انوار النعمانیه ـ روایت را در جلد دوم دیده که در دست نیست. پس آنچه دربارهٔ مستند نظریهٔ قتل خلیفهٔ دوم در روز نهم ربیع‌الاول وجود دارد تنها دو مصدر بحارالانوار است که عبارتند از: کتاب زوائد الفوائد نوشتهٔ فرزند سید بن طاووس و به نقلی نوشتهٔ خود سید که اعمال و آداب مستحبی را بیان می‌کند[۲] این کتاب چاپ نشده ولی نسخه‌ای از آن در کتابخانه دانشگاه تهران موجود است.

کتاب محتضر نوشتهٔ حسن بن سلیمان حلی شاگرد شهید اول است که در موضوع احتضار و روایات حضور ائمه بر بالین شخص محتضر سخن می‌گوید. در مجموع روشن شد که منابع روایت رفع القلم که قتل خلیفهٔ دوم را در نهم ربیع می‌داند از قرن ششم عقب‌تر نمی‌رود و آنچه امروزه موجود است مربوط به قرن هفتم و هشتم است.

### بررسی راویان و متن حدیث

برای روایت یاد شده سه سند وجود دارد:

۱. سند مصباح‌الانوار ـ قدیمی‌ترین مستند این روایت ـ بنا به آنچه در پاورقی المحتضر آمده چنین است: **اخبرنا ابومحمد الحسن بن محمد القمی حدثنا ابوبکر محمد بن جعدویه القزوینی ... حدثنی محمد بن علی القزوینی حدثنا الحسن بن الحسن الخالدی بمشهد الرضا علیه‌السلام حدثنا محمد بن العلا الهمدانی الواسطی و یحیی بن محمد بن جریح البغدادی.**[۳]

۲. سند کتاب المحتضر چنین است: **علی بن مظاهر الواسطی عن محمد بن العلا الهمدانی الواسطی و یحیی بن جریح البغدادی**[۴].

۳. سندی که جزایری در انوار النعمانیه ذکر کرده چنین است: **احمد بن محمد بن اردشیر دستانی، ابوالبرکات بن محمد جرجانی، هبة الله القمی و اسمه یحیی، حدثنا احمد بن اسحاق بن محمد البغدادی حدثنا الحسن بن الحسن السامری قال کنت انا و یحیی بن جریح البغدادی...**[۵].

---

۱ ـ *الذریعه*، ۳۰۳/۲۵.

۲ ـ *همان* ۵۹/۱۲.

۳ ـ *المحتضر* ص ٤٥.

٤ ـ *همان.*

۵ ـ *انوار النعمانیه* ۱۰۸/۱.

صرف‌نظر از بحث ارسال و انقطاع سند، اگر تنها راویان نام‌برده را در نظر بگیریم نام هیچ یک از آنان را در کتب رجالی نمی‌یابیم و کسی از عالمان شیعه از این افراد نام نبرده بلکه در سند هیچ روایت دیگری واقع نشده‌اند. تنها راوی اصلی احمد بن اسحاق که گفته می‌شود آن کلمات را از امام هادی علیه‌السلام شنیده، معروف است. بنابراین روایت علاوه بر ضعف منبع، از نظر سند نیز قابل قبول و مورد اعتماد نیست.

اما از نظر متن مهم‌ترین اشکالی که به این خبر وارد است و آن را از درجه اعتبار ساقط می‌کند مطلبی است که به نقل از پیامبر اکرم به خدای متعال چنین نسبت داده شده است: *«به فرشتگان نویسندهٔ اعمال دستور دادم به مدت ۳ روز قلم را از همهٔ مردم بردارند و چیزی از گناهان آنان را ننویسند»*[۱]

این مطلب با صریح آیاتی از قرآن مانند: **فمن یعمل مثقال ذرة شراً یره**، مخالفت دارد. به علاوه آیا برداشتن تکلیف از بندگان به معنای ایجاد هرج و مرج و بر خلاف شیوهٔ اهل‌بیت در تربیت بندگان خدا و دوستان خود برای دوری از گناه نیست؟ آیا معنای «رفع القلم» که مرادف رفع تکلیف است می‌تواند به موارد خاصی توجیه یا تفسیر شود؟ ضمن اینکه روایت، رفع تکلیف را در مورد همهٔ مردم دانسته و بر آن تأکید کرده است (**یرفعوا القلم عن الخلق کلهم**) این در حالی است که در همین خبر، سخن از اختصاص این عید به شیعیان و دوستداران اهل‌بیت به میان آمد.

***نکات دیگری دربارهٔ این روایت قابل توجه است:***

۱. در این خبر می‌خوانیم احمد بن اسحاق گفت با گروهی از دوستانم در سامرا حضور امام هادی علیه‌السلام رسیدیم. آن حضرت به اعمال عید مشغول بود و خادمانش را فرموده بود لباسهای نو بپوشند. این نکته قابل توجه است که عسکریین علیهماالسلام در سامرا چنین موقعیتی نداشتند که حتی شیعیان به آنان سلام کنند چه رسد که گروهی به خانهٔ آن حضرت در آیند و آن امام توانسته باشد دور از چشم عباسیان و عامهٔ متعصب، علیه آنان و خلیفه‌شان مراسم عید برگزار کند؟! گویا جاعلان این خبر در قرون ششم به بعد از مشکلات و محدودیت‌های امام هادی علیه‌السلام در سامرا اطلاع نداشته‌اند!

۲. در روایتی که مجلسی از کتاب المحتضر آورده می‌خوانیم: محمد بن علاء واسطی و یحیی بن محمد جریح گویند ما در موضوع «ابن الخطاب» اختلاف کردیم و امر بر ما مشتبه شد پس نزد احمد بن اسحاق رفتیم که دیدیم مشغول اعمال عید است. اما آنچه از کتاب مصباح نقل شده چنین است: «محمد بن علاء واسطی و یحیی بن محمد بن جریح گفتند ما دربارهٔ «ابی‌الخطاب محمد بن ابی زینب الکوفی» اختلاف کردیم و امر بر ما مشتبه شد پس نزد احمد بن اسحاق

---

۱ـ ***المحتضر***، ص ۵۱؛ ***بحارالانوار***، ۱۲۵/۳۱ و ۳۵۲/۹۵.

رفتیم[1]... به نظر می‌رسد اگر اصل روایت منشاء صحیحی داشته دربارهٔ ابوالخطاب کوفی غالی معروف بوده است ولی به جهت تصحیف «ابن‌الخطاب» نوشته شده و روایت مربوط به عمر بن خطاب دانسته شده است.

۳. در حاشیهٔ کتاب البلد الامین ذیل اعمال عید غدیر روایتی دربارهٔ این روز از امام رضا علیه‌السلام نقل شده که شباهت زیادی به خبر احمد بن اسحاق دارد: «**من کتاب الخصائص ملخصاً ان الرضا علیه‌السلام قال... هوالیوم الذی یأمرالله تعالی الکرام الکاتبین ان یرفعوا القلم عن محبّی اهل البیت و شیعتهم ثلاثة ایام من یوم الغدیر و لا یکتبون علیهم شیئاً من الخطایا...**»[2] گویا کتاب خصائص همان خصائص یوم الغدیر نوشتهٔ جمال‌الدین حسینی است.[3] از سازندگان اینگونه روایات باید پرسید اگر قرار باشد در مناسبت‌های مختلف به مدت ۳ روز تکلیف از دوستان اهلبیت برداشته شود چه پیش خواهد آمد؟ آیا اظهار محبت به اهل‌بیت علیهم‌السلام و برائت از دشمنان ایشان مستلزم برداشته شدن تکلیف است؟ آیا خود اهل‌بیت در ایام سرور و شادی اینگونه رفتار می‌کردند؟

٤. مرحوم علامه طباطبایی در تفسیر المیزان بحثی فلسفی دربارهٔ تداوم داشتن تکلیف مطرح کرده و می‌فرماید: با توجه به اصول و سنت‌های الهی روشن می‌شود که تکلیف با انسان ملازم و همراه است تا زمانی که در دنیا باقی است... و رفع تکلیف از انسان مستلزم سرپیچی از قوانین و سنتهاست.[4]

همه آنچه گفته شد در صورتی است که منابع و راویان خبر نهم ربیع قابل اعتنا باشد تا نوبت به اشکال در متن برسد اما اگر در اصل صدور آن تردید جدّی باشد، اشکالات متنی جز برای اطمینان از ردّ نخواهد بود.

۵. این نکته هم در خاتمه لازم به ذکر است که موضوع نهم ربیع و قتل خلیفهٔ دوم در آن هیچ دلیل دیگری جز این خبر ندارد. حتی سید ابن طاووس که گویا از هواداران این نظریه است می‌نویسد: «*دربارهٔ این روز روایت مهمی یافتیم*» سپس در ادامه می‌گوید: «*در کتابهایی که جستجو کردم تاکنون مؤیدی برای روایتی که از ابن بابویه نقل کردیم، نیافتم*»[5] البته کلمه ابن بابویه در بیان سید مبهم و احتمالاً خطای نوشتاری است[6] زیرا روایت نهم ربیع را ابن بابویه نقل نکرده و فرزند

---

۱ ـ پاورقی ص ٤٥ کتاب المحتضر.

۲ ـ ***البلدالامین*** ، ص ۲٦۰.

۳ ـ ر.ک: ***المصباح کفعمی*** ، ج ۲، پاورقی ص ۵۲۵.

٤ ـ ***تفسیر المیزان***، ۱۹۹/۱۲.

۵ ـ ***الاقبال بالاعمال***، ۱۱۳/۳.

٦ ـ کسانی که سخن ابن طاووس را نقل کرده‌اند از بیان او جز همان روایت احمد بن اسحاق را برداشت نکرده‌اند. ر.ک: پاورقی ***اقبال***، همان و کتاب ***جنه الماوی*** از مرحوم کاشف الغطاء ص ۹٤؛ در عین حال مجلسی گوید: ابن طاووس در اقبال به روایتی اشاره کرده که ابن بابویه از امام صادق علیه‌السلام روایت کرده!؟ (***زادالمعاد***، ص ۳٦۸).

سید هم در کتاب زواید، آن خبر را از احمد بن اسحاق گزارش می‌کند. به هر حال چنانکه سید بن طاووس نیز تصریح کرده، خبر نهم ربیع مؤیدی در کتابهای دیگر ندارد و چون تنها دلیل کسانی که نهم ربیع را روز قتل خلیفه دوم می‌دانند همین خبر است و آن هم قابل قبول نیست بنابراین نظریهٔ مرگ عمر بن خطاب در این روز صحت ندارد و آنچه مشهور مورخان گزارش کرده‌اند ـ که مرگ او در اواخر ذی حجه رخ داده ـ و عالمان شیعه نیز آن را پذیرفته‌اند[۱] درست و مطابق دیگر رویدادهای تاریخی نیز هست چون بیعت با خلیفهٔ سوم در محرم همان سال ثبت شده است.[۲]

سخن در این قسمت را با جمله‌ای از آیت‌الله صافی گلپایگانی دربارهٔ این روایت به پایان می‌بریم: *«روایت علی بن مظاهر از نظر متن و سند ضعیف است و آن را در کتب معتبر و اصیل شیعه نیافتیم.»*[۳]

مناسب است به این مطلب نیز اشاره شود که روایت مربوط به نهم ربیع یکی از دلائل شیعه بودن ابولؤلؤ قاتل عمر بن خطاب هم هست. چون در این روایت برای قاتل طلب رحمت شده است (**رحمةالله علی قاتله**). دو دلیل دیگری که برای تشیع فیروز ابولؤلؤ ذکر می‌شود چنین است: در کتاب **الهدایة الکبری** سخنی از امیرمؤمنان علیه‌السلام نقل شده که به خلیفه دوم می‌فرماید: «**انی اراک فی الدنیا قتیلاً بجراحة من عبد ام معمر تحکم علیه بجور فیقتلک توفیقاً یدخل بذلک الجنة علی رغم منک**»[۴] این خبر را برسی در مشارق الانوار و بحرانی در مدینه المعاجز و مجلسی در بحار به نقل از همان کتاب آورده‌اند.[۵] اینجا فرصت نقد و بررسی تفصیلی این روایت نیست ولی اجمالاً با توجه به منابع، راویان و متن روایت باید گفت هیچ اعتمادی به آن نیست.[۶]

دلیل دیگر آن است که افندی در ریاض‌العلماء گفته است: *«فیروز (ابولؤلؤ) از بزرگان مسلمین و مجاهدین بلکه از پیروان مخلص امیرالمؤمنین است.»* سپس دربارهٔ این مطلب چنین استدلال می‌کند که ذکوان برادر ابولؤلؤ از خواص امیرالمؤمنین (ع) و عبدالله بن ذکوان از خواص یاران امام سجاد (ع) بوده است و این بهترین دلیل بر تشیع ابولؤلؤ قاتل عمر است.[۷] با

---

۱ ـ مانند شیخ مفید در ***مسار الشیعه*** ص ٤٢، ابن ادریس حلی در ***سرائر*** ٤١٨/١، رضی‌الدین حلی در ***عدد القویه*** ص ٣٢٨، عمادالدین طبری در ***کامل بهائی*** ١٠٥/٢، کفعمی در ***جنه‌الامان الواقیه*** ١٩٩/٢، مجلسی در ***بحار*** ١١٨/٣١ و در ***زادالمعاد*** ص ٣٦٨ و جمعی دیگر.

٢ ـ ***تاریخ الیعقوبی*** ١٦٢/٢، ***مروج الذهب*** ٣٤٠/٢.

٣ ـ ***مجموعه الرسائل***، ٣٩٥/٢.

٤ ـ یعنی می‌بینم که در دنیا به دست عبد ام معمر [؟] که به ستم بر او حکم خواهی کرد، کشته خواهی شد و او به رغم خواست تو وارد بهشت خواهد شد. **الهدایة الکبری**، ص ١٦٢.

٥ ـ ***مشارق انوار الیقین***، ص ٧٩، بحار ٢٧٦/٣٠.

٦ ـ کتاب‌های ***هدایةالکبری*** و ***مشارق*** چندان قابل اعتماد نیستند و اکثر راویان این خبر مجهول یا ضعیفند.

٧ ـ ***ریاض العلماء***، ٣٨٤/٤.

آنکه صاحب ریاض‌العلماء به تتبع و تحقیق شهرت دارد لیکن این سخنان وی حاکی از مطالب دیگر است زیرا اولاً برادری ذکوان و ابولؤلؤ مسلم نیست فقط برخی رجالیون اهل سنت این سخن را نقل کرده‌اند[۱] ولی دلیلی قطعی برای آن وجود ندارد. ثانیاً و به فرض قبول برادری آن دو، ذکوان نه از خواص بلکه حتی از یاران امیر مؤمنان علیه‌السلام محسوب نمی‌شود. ثالثاً عبدالله بن ذکوان فقط در شمار کسانی که از امام سجاد علیه‌السلام روایت کرده‌اند ذکر شده و به عنوان یار و همراه امام چهارم سخنی از او نیست. ذکوان و فرزندش عبدالله نه تنها از شمار شیعه نیستند که از موالی بنی امیه و وابسته همسر عثمان خلیفه سوم قلمداد شده‌اند.

آنچه از گزارش‌های تاریخی استفاده می‌شود غیر مسلمان بودن ابولؤلؤ فیروز است. اما به نظر می رسد وی اسلام آورده باشد که خلیفه دوم با ورود او به مدینه موافقت کرده است زیرا سیاست وی که ناشی از تعصب نژادی و بی توجهی به عجم بود اصرار به عدم ورود موالی و همچنین غیر مسلمانان به داخل شهر پیامبر بود. مسلمان بودن هرمزان و دختر ابولؤلؤ[۲] نیز می تواند قرینه ای بر اسلام فیروز باشد. ابولولوه که در جنگ بوسیلهٔ مسلمانان اسیر شد اصلا نهاوندی است. پس از ترور خلیفه عمر و کشتن و زخمی کردن چند نفر دیگر که قصد دستگیر کردن او را داشتند وقتی راهی برای فرار خود نیافت خودزنی کرد و از دنیا رفت. موضوع آمدن او به کاشان به کرامت علی علیه‌السلام از قرن هفتم و در کتاب کامل بهائی به عنوان روایتی نادرست از نظر مؤلف آن، مطرح شده و سپس رواج یافته است.[۳]بنابراین اگر مسلمان بودن وی هم ثابت شود در منابع معتبر سخنی از ارتباط او با اهل بیت وجود ندارد.

آخرین سخن دربارهٔ خبر نهم ربیع آنکه به نظر می‌رسد این روایت در دوران آل بویه یا زمان‌هایی که اختلافات شیعه و سنی به اوج خود رسیده بود جعل شده و از سوئی اهتمام به نهم بدین جهت ترویج شده است که شیعیان خواسته‌اند ایامی را به مناسبت مرگ خلیفهٔ دوم به شادی بگذرانند اما چون مرگ او پیش از شهادت سالار شهیدان واقع شده و سپس ایام سوگواری فرا می‌رسید تا هشتم ربیع که شهادت امام عسکری (ع) است اظهار سرور را به تأخیر انداختند و همزمان با آغاز امامت حضرت ولی عصر در نهم ربیع و در آستانه عید ولادت پیامبر اکرم و امام صادق (ع) به چنین مجالسی پرداختند. بنابراین شیعه و بزرگان آن در طول تاریخ به بی اعتباری این روایت توجه داشته و اگر به ندرت کسانی آن را پذیرفته اند رفع قلم را به معنی هر گونه خطا و گناه و حتی آنچه دون شأن دوستدار اهل بیت است نگرفته اند.

---

۱ ـ برای نمونه ر.ک: ***تاریخ دمشق*** **۴۸/۲۸.**

۲ـ ر.ک : الطبقات الکبری ۲۷۱/۳ و ۱۰/۵.

۳ ـ ر.ک: کامل بهائی، ۱۰۵/۲ و ۱۱۱.

### سخنی درباره برائت

آنچه درباره اهتمام به روز امامت حضرت ولی عصر (عج) و نادرست بودن روایت نهم ربیع یا رفع قلم گفته شد هیچ گاه بدین معنا نیست که موضوع برائت ـ که از فروع دین و از خصوصیات مهم مذهب تشیع است ـ نادیده گرفته شود. تبری به اندازه ای اهمیت دارد که برخی عالمان و محققان، آن را مهم تر از تولی دانسته اند[۱]. زیرا ولایت و محبت به اهل بیت و ائمه معصومین اختصاص به شیعیان ندارد بلکه غالب اهل سنت حتی آنان که با شیعه دشمنند, به اهل بیت معصومین علاقمندند و فضائل و مناقب ایشان را به طور گسترده نقل کرده اند.

بنا بر این ولایت تنها کافی نیست بلکه مهم تبری از دشمنان ائمه است که خط شیعه را از دیگران جدا می کند. نکته این است که این برائت چگونه انجام شود . امامان شیعه با روشمند کردن تقیه به پیروان خود نشان دادند که در عین اعتقاد راسخ به حقانیت ایشان و عدم مشروعیت غاصبان خلافت بهانه به دست دشمن ندهندو رفتاری که شایسته شیعه نیست انجام ندهند. بخصوص که همیشه فرقه ناجیه شیعه در اقلیت بوده و امروزه وهابیت پیوسته در صدد تضعیف و حمله به شیعه می باشد و دشمنان مشترک همهٔ مسلمانان از این اختلاف بهره برداری می کنند.

شایسته است مؤمنین آشکارا به جشن امامت ولی عصر بشردازند و اگر مجالسی خصوصی به منظور اظهار برائت از دشمنان ائمه بر پا می کنند شؤون اخلاقی را در آن رعایت کنند که امام صادق علیه السلام فرمود : کونوا لنا زینا و لاتکونوا علینا شینا.

---

۱ـ پاورقی : هفت آسمان ش ۲۲ص ٢٤.

# فهرست منابع و مآخذ


۱. اثبات الوصیه , علی بن حسین مسعودی , قم: انصاریان , ۱٤۱۷ق.

۲. الإرشاد, شیخ مفید , بیروت: آل البیت.(جلد ۱۱ مجموعه آثار کنگره مفید)

۳. إعلام الوری, فضل بن الحسن الطبرسی , قم : آل البیت, ۱٤۱۷ق.

٤. الإقبال بالأعمال , سید ابن طاووس, تحقیق قیومی, قم: دفتر تبلیغات,۱٤۱٦ق.

۵. انساب الاشراف, احمد بن یحیی البلاذری , تحقیق زکار و زرکلی , بیروت: دارالکتب الاسلامیه, ۱۹۹۷م.

٦. الأنوار النعمانیه , سید نعمت الله جزایری , بیروت: مؤسسه الاعلمی (افست تبریز).

۷. بحار الأنوار, علامه مجلسی , بیروت: دار الرضا و موسسه الوفاء.

۸. البلد الأمین , ابراهیم کفعمی , تهران : مکتبه صدوق (چاپ سنگی).

۹. تاریخ بغداد, خطیب بغدادی , بیروت: دار الکتب العلمیه.

۱۰. تاریخ خلیفه, خلیفه بن خیاط, تحقیق سهیل زکار, بیروت : دار الفکر.

۱۱. تاریخ الطبری , محمد بن جریر طبری, تحقیق نخبه من العلماء , قاهره (افست بیروت).

۱۲. تاریخ مدینه دمشق , ابن عساکر, تحقیق شیری, بیروت : دارالفکر, ۱٤۱۵ق.

۱۳. تاریخ الیعقوبی , این واضح الیعقوبی, بیروت, مؤسسه الاعلمی , ۱٤۱۳ق.

۱٤. تفسیر المیزان , علامه طباطبایی , بیروت: مؤسسه اعلمی

۱۵. تهذیب الأحکام, شیخ طوسی , تحقیق خرسان, بیروت: دار الاضواء (افست).

۱٦. جنه الأمان الواقیه, ابراهیم کفعمی , بیروت: مکتبه الولاء.

۱۷. جنه المأوی, محمد حسین کاشف الغطا, تبریز: شفق.

۱۸. حیات سیاسی و فکری امامان شیعه, رسول جعفریان, قم: انصاریان , ۱۳۸۱.

۱۹. دلائل الامامه , طبری شیعی , تحقیق و نشر بعثت قم , .۱٤۱۳

۲۰. الذریعه , آقابزرگ تهرانی , بیروت , دار الاضواء , بی تا.

۲۱. رجال النجاشی, تحقبق نائینی , بیروت: دار الاضواء .

٢٢. رساله فی تواریخ النبی و الال , محمد تقی شوشتری, قم: جامعه مدرسین , ١٤٢٣ق.

٢٣. روضه الواعظین, فتال نیشابوری , تحقیق مجیدی و فرجی , قم : دلیل ما ،.١٣٨١

٢٤. ریاض العلماء, میرزا عبدالله افندی , قم: کتابخانه آیت الله نجفی , ١٤١٠ق .

٢٥. زاد المعاد, علامه مجلسی, تهران: اسلامیه, ١٣٧٨ق.

٢٦. السرائر الحاوی لتحریر الفتاوی, ابن ادریس حلی , قم : جامعه مدرسین.

٢٧. الطبقات الکبری , محمد بن سعد, تحقیق محمد عبدالقادرعطا, بیروت: دار الکتب العلمیه١٤١٠ق.

٢٨. العدد القویه, رضی الدین حلی, تحقیق رجایی, قم: کتابخانه آیت الله نجفی,١٤٠٨ق.

٢٩. الغیبه طوسی, شیخ طوسی , تحقیق طهرانی و ناصح, قم: مؤسسه المعارف الاسلامیه, ١٤٢٥ق.

٣٠. الفتوح , ابن اعثم کوفی, حیدر آباد: دار الندوه .

٣١. الکافی , شیخ کلینی , تحقیق غفاری , بیروت : دار الأضواء, ١٤٠٥ق.

٣٢. کامل بهایی , عماد الدین طبری, تهران: مرتضوی.

٣٣. کشف الغمه , علی بن عیسی اربلی , چاپ تبریز.

٣٤. کمال الدین , شیخ صدوق, تحقیق غفاری , قم : دار الحدیث ، .١٣٨٢

٣٥. المحتضر, حسن بن سلیمان حلی, نجف : حیدریه, ١٣٧٠ق.

٣٦. مجموعه الرسائل , لطف الله صافی گلپایگانی , بی جا, بی نا.

٣٧. مروج الذهب, علی بن الحسین مسعودی, تحقیق محمد محی الدین عبدالحمید, بیروت: دارالفکر, ١٤٠٩ق.

٣٨. مسار الشیعه, شیخ مفید , مجموعه آثار شیخ مفید, جلد هفتم.

٣٩. مشارق انوار الیقین, حافظ رجب برسی , تهران: دفتر فرهنگ اهل بیت .

٤٠. مصباح , ابراهیم کفعمی, تحقیق قبیسی, بیروت: مکتبه الولاء.

٤١. مصباح المتهجد, شیخ طوسی, بیروت: مؤسسه فقه الشیعه,١٤١١ق.

٤٢. المقنعه, شیخ مفید , قم: جامعه مدرسین .

٤٣. نقض (بعض مثالب النواصب ...), عبدالجلیل قزوینی, تصحیح محدث ارموی, تهران: انجمن آثار ملی,.١٣٥٨

٤٤. الوافی بالوفیات , صفدی, بیروت : دار النشر.

٤٥. هفت آسمان , فصلنامه تخصصی ادیان و مذاهب , ش ٢٢ (١٣٨٣).

٤٦. الهدایه الکبری ,حسین بن حمدان الخضیبی , بیروت: مؤسسه البلاغ, ١٤١١ق.